

# موافق نباش

رفیقه‌ارسلانی

# متعهد نباش!

«نه، نمی‌پرسد، اما دلیل آن را توضیح می‌دهد و اگر آن‌ها با دوی استقامت موافق نباشند، همسر آن‌ها را به دویدن وامی‌دارد.»

محسن گفت: «بنابر این اتفاق آرا وجود ندارد.»  
- مسلم است که نه! اتفاق آرا وحشتناک است. البته اگر همه هم عقیده باشند و اتفاق آرا به سرعت و به طور طبیعی حاصل شود، عالی است، اما معمولاً این طور نمی‌شود. بنابراین، تلاش برای رسیدن به اتفاق آرا بیشتر جنبه‌ی راضی کردن تک‌تک افراد را پیدا می‌کند. رضا در حالی که در چهره‌اش ردی از درد پیدا بود، به حالتی که انگار خاطره‌ای ناخوشایند را زنده کرده است، گفت: «از یک طرف سبب ناخوشدوی تک‌تک افراد می‌شود.»

- دقیقاً! معمولاً آدم‌های موجه و منطقی دنبال این نیستند که در هر بحث نظر آن‌ها به کرسی بنشیند، بلکه همین که به نظر آن‌ها توجه می‌شود، برایشان کافی است. مهران می‌خواست بداند: «پس نبود تعهد چه مشکلی پیش می‌آورد؟»

- بعضی از تیم‌ها، چون فقط دنبال توافق کامل می‌روند و نمی‌توانند بحث‌ها را پیش ببرند، زمین‌گیر می‌شوند. یعنی سعی می‌کنند بحث‌ها را در جلساتشان به سمت راضی کردن تک‌تک افراد ببرند. این باعث می‌شود افراد نه تنها موافق نباشند، بلکه از نکته‌ی اصلی غافل شوند.

مسئله این نیست که شما منتظر باشید در هر موضوع اگر نظر شما به کرسی نشست، به تصمیم پایبند باشید. این موضوع اصلی است که تیم‌ها باید درباره‌ی آن بین خودشان تفاهم کنند. توافق کامل لازم نیست!

- احسان گفت: «موافق نبودن و متعهد شدن!»  
زهره از او خواست بیشتر توضیح دهد.

- بله، در آخرین شرکتی که کار می‌کردم، به این حالت

مهران که بیش از پیش قانع شده بود، می‌خواست با بقیه مدل آشنا شود. گفت: «برویم به سراغ آفت بعدی.»  
زهره که منتظر این لحظه بود، سراغ تخته رفت و گفت: «آفت بعدی تیم، نبود تعهد به دلیل غفلت از مشارکت در تصمیم‌گیری‌هاست.»

بعد عبارت نبود تعهد را بالای عبارت قبلی نوشت. و دلیل نبود تعهد، ابهام است. ابهام را هم مقابل نبود تعهد نوشت.

حالا نوبت احسان بود که بار دیگر وارد بحث شود: «تعهد شبیه همان چیزی است که زن من پیش از ازدواج به بودن آن خیلی تأکید می‌کرد.»

حاضران به این مزه‌خنک او خندیدند. زهره آماده‌ی واکنش بود: «منظور من پایبند بودن به تصمیم‌ها و برنامه‌هاست، به طوری که همه به وضوح در آن‌ها مشارکت کنند. اهمیت بر خورد به همین دلیل است.»

مهران که بسیار باهوش بود، اعتراف کرد مطلب را نگرفته است: «من درست ملتفت نمی‌شوم!»

وزهره توضیح داد: «وقتی آدم‌ها نظر خود را مخفی می‌کنند یا خیال می‌کنند به حرف آن‌ها گوش نمی‌دهند، وارد گود نمی‌شوند.»

رضا گفت: «اگر آن‌ها را جدی بگیریم، وارد گود می‌شوند. من حدس می‌زنم همسر تو از بازیکن‌ها نمی‌پرسد دوی استقامت را دوست دارند یا نه؟!»

همسر زهره طالبی مربی فوتبال بود و یک مدرسه فوتبال داشت. زهره هم از همسرش اطلاعات فوتبالی خوبی می‌گرفت و برای همین گهگاهی بین بحث‌ها مثال‌هایش را از فوتبال می‌زد تا هم فهم مطلب راحت‌تر شود و هم بیخ جلسه بشکند. این یکی از شگردهایش بود.

زهره از این برخورد استقبال کرد:



می گفتند «موافق نباش، اما متعهد باش». می توان درباره مسئله‌ای بحث و با آن مخالفت کرد، اما پس از تصمیم‌گیری، باید چنان به آن پایبند باشیم که انگار تصمیم به اتفاق آرا گرفته شده است. جرقه‌ای در ذهن محسن درخشید: «خب، حالا فهمیدم جای برخورد کجاست! حتی اگر افراد اصولاً مایل به قبول تعهد باشند، تعهد را نمی‌پذیرند، زیرا...»

مهران وسط حرفش پرید و گفت: «زیرا قبل از اینکه زیر بار تعهد بروند، باید آن را سبک و سنگین کنند.»

زهره سعی کرد مطلب را جمع و جور کند: «می‌خواهم حرف‌های

شما را این‌طور تأیید کنم که نمی‌شود در یک تیم همه با هم در همه موضوعات صد در صد موافق باشند. به جای اینکه به سراغ موافق کردن همه و تأکید روی این موضوع برویم، باید سعی کنیم این مفهوم را جا بیندازیم که وقتی تصمیم جمعی گرفته شد، همه، از موافقان تا مخالفان، باید به آن پایبند باشند؛ طوری که انگار اصلاً هیچ مخالفی وجود نداشته. در غیر این صورت، هم شرکت زمین‌گیر می‌شود و هم آدم‌ها با هم برخورد پیدا خواهند کرد.»

از قرار معلوم همه متوجه موضوع شده بودند. همه تعجب کردند که احسان با علاقه پرسید: «و اُفت آخر؟»

به نظر می‌آمد احسان واقعاً علاقه‌مند شنیدن جواب است. زهره به طرف تخته رفت تا آخرین بخش خالی آن را پر کند، اما نگاهی به ساعت انداخت و متوجه شد الان چندساعتی است که نیم‌ساعت هم استراحت نکرده‌اند.

برای همین گفت: «اگر موافق باشید، تنفسی داشته باشیم و بعد برگردیم تا به موضوع آخر بپردازیم؟»

ادامه دارد...

